

بسم الله الرحمن الرحيم

نظری به خاندان و محیط تربیت علی علیه السلام

در چگونگی ساختمان وجود يك انسان، چه از نظر ارکان و اعضای مادی و چه از جهت خصال و صفات معنوی و روحی، که از مجموع آنها به «شخصیت انسان» تعبیر میکنیم، علل و عوامل گوناگونی مؤثر است. از میان همه علل و اسباب مختلف، سه اصل کلی مورد اتفاق همه دانشمندان است، که اثر مستقیم در چگونگی ایجاد شخصیت انسان دارد. این سه اصل و عامل عبارت است از: وراثت، محیط و تربیت.

پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرکز مطالعات و تحقیقات اجتماعی

درباره شخصیت و مقام علی علیه السلام، چه از جهت فضائل و کمالات روحانی و چه از نظر نیرو و کمال جسمانی آن بزرگوار - که با دلایل بسیار معتبر در میان افراد بشر، جز پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله هیچ انسان دیگری دارای چنان شخصیت والایی نبوده است - دانشمندان و پژوهشگران اسلامی و غیر اسلامی باندازه کافی بحث و تحقیق کرده و کتابهای بسیاری نوشته‌اند ولی نویسنده این سطور تاکنون بکتاب یا گفتاری که شخصیت بی‌مانند علی علیه السلام را از دیدگاه عوامل سه‌گانه نامبرده مورد بحث قرار داده باشد برخورد نکرده‌ام، ازین جهت درین گفتار پژوهشی درباره شخصیت علی از نظر عوامل سه‌گانه: وراثت و خاندان، محیط و مجتمع و تربیت و همینشی در معرض دید

خوانندگان علاقه‌مند به مبانی و ارکان تشیع و پیوندگان راه حق و حقیقت‌گزارده میشود.

بحث دربارهٔ برتریها و کمالات جسمانی و ملکات و خصایل روحی و ملکوتی علی علیه السلام و اثبات اینکه پیدایش چنین شخصیت بی‌مانندی در جهان بشریت بیقین بستگی به خاندان و محیط زندگی و پرورش آن بزرگوار در دامن بزرگترین شخصیت جهان یعنی خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله داشته است هیچ منافاتی با تأییدات ربانی و مشیت و ارادهٔ خداوند برپاکیزگی و عصمت آن بزرگوار و سایر اهل بیت طهارت ندارد. زیرا در جای خود بتحقیق ثابت شده است که: امور این جهان تابع قانون علت و معلول است و گفته‌متفکران و فلاسفهٔ اسلامی: ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها، ناظر بهمین اصل است.

بنابراین آنچه مسلم و غیر قابل تردید و انکار است، این است که غیر از تأیید و لطف الهی، که جای خود دارد و هیچکس نباید منکر آن بشود، از نظر علل و عوامل ظاهری یعنی: خاندان و وراثت، محیط و اجتماع، تربیت و همنشینی، علی علیه السلام را مزایا و اختصاصاتی است که هیچ فرد دیگری، از مسلمانان و غیر مسلمانان از چنان فضایل و ویژگیها برخوردار نبوده است، فی‌المثل علی را مربی و معلم و پسر عم و برادری چون محمد مصطفی برگزیدهٔ خدا و خاتم انبیاست که از زمان کودکی تا آخرین دقایق زندگی بر افتخار و برکت پیغمبر خدا با او همنشین بود و در همهٔ جنگها وجود مقدس او را از گزند دشمنان و دین اسلام را از نابودی حفظ کرد. علی از مردان، نخستین کسی است که دعوت پیغمبر را پذیرفت، علی بدستور پسر عم خود، برای شکستن بت‌های خانهٔ کعبه پا بردوش پیغمبر گذارد و خانه را از آن آلودگیها پاکیزه ساخت. علی را پدری چون شیخ بطحاء و مؤمن قریش یعنی ابوطالب بود که اگر استواری و کوشش او در حمایت از برادرزاده و فداکاری بی‌دریغ او در راه گسترش اسلام وجود نداشت بیقین دین جدید در همان آغاز امر بدست دشمنان سرسخت پیغمبر یعنی امویان اریستوکرات منش و سیادت‌طلب و کفار متعصب قریش سرکوب شده بود.

سخن را کوتاه میکنم و در یک جمله بدگر این حقیقت میپردازم:

تاریخ کهن انسانیت تاکنون همانند و دومی برای علی از جهت ویژگیهای حسّ و

نسب، محیط و تربیت، فضایل و کمالات روحانی و جسمانی، در صفحات خود نمی‌تواند نشان دهد. برای اینکه این ادعا با شرح و تفصیلی مستند بگفته مورخان معتبر و راویان تقه همراه باشد، تأثیر هر یک از عوامل سه‌گانه را در زندگی و شخصیت علی علیه‌السلام مورد پژوهش قرار می‌دهیم:

الف - خاندان

خاندان علی علیه‌السلام به شریف‌ترین و اصیل‌ترین قبایل عرب یعنی قبیله قریش انتساب دارد. از میان این قبیله نیز دودمان بنی‌هاشم که همیشه ریاست قبیله و سروری خاندان و سالاری شهر باستانی و مقدس مکه و شرافت منصب سقایت و رفادت و حجابت* خانه کعبه را می‌داشته‌اند جزء نیاکان و پدران او بوده‌اند.

نیای مستقیم علی علیه‌السلام، شیخ و بزرگ قریش شیبه‌الاحمد عبدالمطلب بن هاشم است که مورخان همگی در جلال و مقام و شخصیت و شکوه مندی ظاهری و هیبت و شرافت و نفوذ کلمه او در میان مردم مکه متفق‌القولند: «بس از مطّاب برادر هاشم جد اعلای پیغمبر اکرم برادرزاده‌اش عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف منصب سقایت و رفادت خانه کعبه را عهده‌دار شد و همان کارها را که پدرانش درباره قوم و قبیله و حجاج انجام می‌دادند به‌بترین وجه بر عهده گرفت و در میان مردم خود دارای بزرگی و سروری شد که هیچ‌یک از پدرانش را چنان بزرگی بهره نشده بود، از اینرو قومه او را دوست می‌داشتند و مقامش را بزرگ می‌دانستند».

عبدالمطلب دارای دوازده یا سیزده پسر بود که همگی جزء سران و بزرگان بودند از میان پسران او عبدالله پدر بزرگوار نبی اکرم و عبدمناف ابوطالب پدر فداکار امیر مؤمنان

* سقایت و رفادت و حجابت از مناصب مخصوص رئیس و بزرگ بنی‌هاشم بشمار می‌رفته و هر سه منصب بخانه کعبه ارتباط داشته است، سقایت: تقسیم آب چاه زمزم میان حجاج و رفادت اطعام و بخشش میان آنان و حجابت برده‌داری خانه کعبه بوده است.

۱ - سبط النجوم . عبدالملك عصامی ص ۲۲۲ - جزء اول .

۲ - سبط النجوم ص ۲۱۶ .

باهم برادر از پدر و مادر بودند. کفالت محمد صلی الله علیه و آله را از زمان تولد تا هشت سالگی نیای بزرگوارش عبدالمطلب برعهده داشت و از نشانه‌های گوناگون و اخبار کاهنان و پیشگویان و صفا و قداست روحی خود، می‌دانست که نوه گرانمایه‌اش بزودی در جهان آیین مستقیمی خواهد آورد و شهر کوچک مکه و قبیله قریش که فقط در حجاز معروف بودند در دنیا بر سرزبانها خواهند افتاد و وجود آن کودک منشأ آثار و تحولات شگفت‌انگیزی خواهد شد.

پیشوا و شیخ قریش، عبدالمطلب در سنین صد و بیست یا صد و چهل سالگی ازین جهان برای جاویدان شتافت^۳ و امانت و ودیعه گرانبهای الهی یعنی نوه خود را به فرزند شایسته خود ابوطالب سپرد. چنانکه در همین گفتار خواهیم دید انتخاب ابوطالب از میان فرزندان بسبب شایستگی و برازندگی آن وجود فداکار بود و با قداست ذاتی و صفای اندیشه و دل، عبدالمطلب بفرست دریاخته بود که فقط ابوطالب از میان فرزندان و خاندان می‌تواند آن گوهر گرانبها را از گزند آفات حفظ کند تا آن برگزیده خدا رسالت جهانی خود را انجام دهد. ابوطالب در مدت نزدیک به چهل سال^۴ از برادرزاده خود به‌بهترین وجهی نگهداری کرد و در واقع در مقابل آن همه دشمنان سرسخت، از خویش و بیگانه، با فداکاری و تدابیر مخصوص در تمام اوقات چون سایه بدنبال آن خورشید جهانتاب بود و وجود عزیز او را از شر دشمنان لجوج و نیرومند حفظ کرد.

پاره‌بی از مورخان، بعمد یا با شتاب به پیروی از چند حدیث و خبر معمول در زمان معاویه و اخلافش درباره شیخ و مؤمن قریش جناب ابوطالب کمال بی‌انصافی و ستم روا داشته و او را - با آن همه کردار پسندیده و از خودگذشتگی در برابر حفظ برادرزاده مکرم و آن اشعار و سخنانی که کمال خلوص و عشق و ایمان ابوطالب را بدین اسلام و پیغمبر اکرم میرساند - مشرک خوانده‌اند، در صورتیکه ابوطالب و عبدالله و پدران بزرگوارشان

۳ - سبط النجوم ص ۲۷۱ -

۴ - بنا بگفته مورخ نامی احمد بن ابی یعقوب در کتاب تاریخ یعقوبی جزء دوم ص ۲۰ و ۲۱ «ابوطالب سه سال پیش از عجزت ازین جهان برای دیگر شتافت و هنگام مرگ، چشاندوشش با نود سال زندگی کرده بود».

همه موحد و برآیین یکتاپرستی جد اعلائی خود ابراهیم بودند و ابوطالب پس از بعثت برادرزاده اش، با اخباری که از پدر بزرگوارش و کاهنان درباره پیغمبری آن بزرگوار شنیده بود^۵، با تمام وجود بوی ایمان آورد و در راه حفظ پیغمبر و اشاعه دین اسلام از هیچ فداکاری دریغ نفرمود.

اینک در اینجا بذکر مختصری از شرح حال و چگونگی خدمات آن جناب باسلام و نمونه‌یی از گفتار و اشعار وی هم چنین گفتار پیغمبر اسلام و امیر مؤمنان و سایر پیشوایان دین درباره آن مرد شکوهمند، از کتب سیسیر و تواریخ معتبر میگردانیم بی آنکه خود هیچگونه داوری نشان دهیم. داوری را بعهد خواننده باخرد و باانصاف واگذار می‌کنیم.

عبدالمطلب شیخ بطحاء و بزرگ قریش پس از عمری دراز^۶،
 ابوطالب ساعات پسین زندگی را میگذرانند. با طمانینه و شکوه که مناسب
 شخصیت و مقام ارجمند او بود بر روی بستر آرمیده و با
 عبدمناف تسلیم و رضای خاص که بندگان برگزیده خدا از آن برخوردارند
 آماده رهاکردن این زندگی کوتاه عاریتی و خرامیدن بسوی جهان جاوید بود، بزرگان
 قریش و فرزندان ارشد و بنام او و خویشاوندان همگی برگرد او حلقه زده و منتظر بودند
 که از آن بزرگوار فرمانی دریافت دارند. از سیمای مردانه و باهویت عبدالمطلب نمایان
 بود که اندیشه‌یی ضمیر او را نگران دارد و می‌خواهد پیش از جان سپردن خاطرش از آن
 جهت آرام گردد. این اندیشه مربوط به نوه ارجمندش محمد بن عبدالله صلی الله علیه

بیتال جامع علوم انسانی

۵ - یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: «برای عبدالمطلب در کعبه فرشی بر زمین گسترده میشد که مخصوص نشستن وی بود و هیچکس حق نداشت بر آن بنشیند تا اینکه رسول خدا هنگامی که کودک بود بدانجا می‌آمد و از روی گردن عموها و خویشاوندان خود می‌گذشت. عبدالمطلب به آنان چنین می‌گفت: «بگذارید فرزندم هر جا می‌خواهد بنشیند، این فرزند مرا شانی است بزرگ» تاریخ یعقوبی جزء دوم ص ۷.

۶ - بگفته یعقوبی در تاریخ خود جزء دوم ص ۸ - عمر عبدالمطلب هنگام مرگ صد و بیست سال و بقولی صد و چهل سال بوده است. در سمع النجوم نیز چنانکه پیش اشاره شد درباره عمر عبدالمطلب همین گفتار آورده شده است.

واله بود که در آن هنگام کودکی هشت ساله بود. چشمان نافذ عبدالمطلب در میان جمع کسی را جستجو می کرد که بتواند، پس از مرگ وی، از آن در^۶ یتیم بخوبی نگهداری کند، درین هنگام چشمش بفرزند برومندش ابوطالب، که برادر اصلی و تنی عبدالله بود برخورد و مقصود خود را در وجود او یافت و او را از هر کس شایسته تر برای کفالت و حفاظت نوه عزیز خود دید ازین جهت بوی چنین گفت: «ابوطالب! خوب بنگر، این فرزند عزیز و یگانه را که از بوی مهر پدر و لذت شفقت مادر برخوردار نشد، باید به بهترین وجهی در کف حمایت و کفالت خود قرار دهی، بنگر که این عزیز از تن تو بمنزله جگرت باشد، من همه فرزندانم را رها کردم و ترا از میان آنان به این کار اختصاص دادم زیرا تو فرزند مادر پدر او هستی، و بدان: اگر بتوانی از وی پیروی کنی بی درنگ چنان کن و او را بزبان و دست و مالت یار و یاور باش. بخدای سوگند وی بزودی آقا و سرور همه شما خواهد بود و دارای قدرت و شوکتی خواهد شد که هیچیک از پدران من دارای چنان ملکی نشده اند. آیا پذیرفتی؟» ابوطالب پاسخ داد: «خدای را گواه میگیرم که از دل و جان پذیرفتم» آن گاه عبدالمطلب دست خود را بردست فرزند زد و با آسودگی و آرامی گفت: «اینک مرگ بر من آسان شد.» پس از آن برای اظهار رضایت ضمیر خود و خشنودی از فرزند نیکونهاد و ارجمند خود چنین گفت:

«شهادت می دهم که هیچیک از فرزندانم را پاکیزه خوی تر و نیکو منظر تر از تو ندیدم»^۷ ابوطالب بگفته احمد یعقوبی مورخ معروف، با اینکه از مال و منال دنیا دستش خالی و عائله و خرجش فراوان بود ولی از نظر شخصیت، سروری بزرگ و بزرگمنش و پیشوایی باشکوه و باهیب و مورد احترام و اطاعت بود. فرزند بزرگوارش علی علیه السلام که گفتارش عین حق و واقع و دور از هرگونه مجامله و گزاف است، درباره پدرش چنین گفته است: «پدر من با تهی دستی بر قوم و قبیلای خویش سیادت و سروری کرد و هیچ تهی دستی پیش از پدر من آقایی نکرده است»^۸.

۷- ابوطالب مؤمن قریش - عبدالله شیخ علی خنیزی ج نجف ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

۸- تاریخ یعقوبی - جزء دوم - ج بیروت ص ۹.

چون سن حضرت محمد به نه‌سالگی رسید ابوطالب عم^۳ بردن ابوطالب برادرزاده بزرگوارش در یکی از سفرهای بازرگانی او را با خود به بصری خود حضرت محمد را درس‌زمین شام برد و گفت بخدا سوگند کار ترا بدیگری واگذار به بصری در شام نمی‌کنم از اینرو تمام کارهای رسول اکرم را خودش و تربیت او را همسر کریمه و والامقامش فاطمه دختر اسد بن هاشم که مادر تمام فرزندانش بود انجام می‌دادند^۹.

در تمام راه ابوطالب برادرزاده گرامی خود را از خود جدا نکرد و هر دو بريك مرکوب سوار بودند بگفته مؤلف سیره نبویه ۱/۹۰ و سیره حلبیه ۱/۱۴۰ پیش از آنکه کاروان به بصری برسد در دیری که نزدیک بود فرود آمد. میان راهبی که بزرگتر دیر بود با ابوطالب این پرسش و پاسخ انجام یافت:

راهب: این فرزند با تو چه نسبتی دارد؟

ابوطالب: فرزند من است.

راهب: او فرزند تو نیست و پدرش نباید زنده باشد؛ زیرا هر کس دارای چنین اوصافی باشد بی‌یقین پیامبر است و از نشانه‌های این نبی که در کتابهای باستانی آمده است این است که پدرش هنگامی که فرزندش در شکم مادر است می‌میرد و مادر نیز هنگامی که فرزندش کودکی صغیر است از این جهان بسرای دیگر می‌شتابد.

ابوطالب - مقصودت از پیامبر چیست؟ انسانی و مطالعات فرسنگی

راهب - آن کس که از آسمان بوی خیر می‌رسد و او بمردم روی زمین می‌گوید.

ابوطالب - خدا بزرگتر است از آنچه تو می‌گویی.

پس ازین سخنان، راهب ابوطالب را سفارش میکند که برادرزده‌اش را از یهود حفظ کند هم چنین درین سفر کاروان به دیر دیگری فرود آمد و در آنجا نیز میان راهب دیر و ابوطالب چنین گفتگویی رد و بدل شد. پس از پایان گفت و شنید، ابوطالب به برادرزاده‌اش گفت:

— فرزند برادر آیا می‌شنوی که این راهبان چه می‌گویند ؟
 — ای عم بزرگوار ، قدرت خدا را نمیتوان انکار کرد^{۱۰} .

چون سن نبی اکرم به بیست‌سالگی رسید، پاره‌ای از نشانه‌های پیامبری در وی نمودار گردید و کاهنان و صاحبان کتاب درباره‌ی وی واوصافش باهم گفتگو میکردند و ظهور او را نزدیک میشمردند . روزی حضرت محمد به عم خود فرمود: ای عم بزرگوار ، من در خواب مردی را دیدم که نزد من آمد و با او دوتن دیگر بودند و آن دو بمن اشاره میکردند و می‌گفتند: «او اوست، هرگاه زمانش برسد او را درباب» ولی آن مرد هیچ سخنی نمی‌گفت . ابوطالب آنچه را از برادرزاده خود شنیده بود با یکی از دانشمندان مکه در میان گذارد. آن دانشمند چون به پیغمبر نگریست گفت: این روح پاک است ، بخدای سوگند این نبی پاکیزه است .

ابوطالب گفت: خبر برادرزده‌ام را پنهان بدار که قومش براو نشورند ... همانا پدرم عبدالمطلب بمن گفت که برادرزده‌ام پیغمبر مبعوث است و بمن سفارش کرد که خبر او را آشکار نسازم تا دشمنان بروی نشورند^{۱۱} .

توجه شود که ابوطالب از همان آغاز امر که تکفل برادرزاده گرامی خود را پذیرفت، در نتیجه اخباری که از پدر بزرگوارش و از اخبار و دانشمندان شنیده بود می‌دانست که برادرزاده‌اش بزودی به پیامبری برانگیخته میشود. عبدالمطلب نیز میدانست که از میان تمام خویشاوندان و فرزندان فقط فرزندش ابوطالب شایستگی انجام دادن چنان وظیفه بزرگ و مقدسی را دارد، آیا با این وصف میتوان گفتار مزدوران معاویه را در باره کفر ابوطالب پذیرفت ؟ آیا کافر و مشرک تا آن اندازه می‌تواند برای حفظ ایمان و توحید جانفشانی کند ؟ آیا تاریخ جهان نمونه دومی هم نظیر این مورد در خود نشان می‌دهد ؟

۱۰ - ابوطالب مؤمن قریش . عبدالله شیخ علی خیزی حاشیه س ۱۳۰ .

۱۱ - تاریخ یعقوبی جزء دوم س ۹ .

چون سنین عمر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌به‌بیست و پنج و
 خطبه ابوطالب هنگام بگفته‌ی بی‌هسی سالگی رسید، با بانوی مکرمه مکه، عقیقه قریش،
 تزویج ام‌المؤمنین خدیجه دختر خوید، آهنگ زناشویی فرمود. هنگام مراسم
 خدیجه مکره از دواج، جناب ابوطالب خطبه‌ی بدین مضمون قرائت کرد:
 «استایش خدای را که ما را از ریشه ابراهیم و ذریه اسماعیل

قرار داد و بما حرمی امن و خانه‌ی بی‌را که در آن مردم حج می‌گزارند عطا فرمود، ما را
 فرمانروایان بر مردمان ساخت و شهری را که در آن زندگی می‌کنیم با برکت قرارداد.

وبعد: همانا پسر برادر من، محمد بن عبدالله اگر چه از جهت مکنث و مال تهی دست
 است ولی با هر مردی از قریش که مقایسه شود بر او برتری دارد و با هر کسی که از
 جهت شرافت و اصالت موازنه شود بروی فزونی دارد... او را به‌خدیجه و خدیجه را
 بوی رغبت است آنچه را از مال بعنوان مهر بخواهد من از مال خود میدهم و از جهت
 بزرگی و عظمت برادرزاده‌ام این پیوندی است مهم و بسزودی خبر آن همه‌جا را فرا
 می‌گیرد»^{۱۲}.

آنچه در اینجا آورده میشود در بیشتر کتابهای سیره و تاریخ
 نمونه‌هایی از تعصب و ذکر شده است. این قسمت از کتاب تاریخ یعقوبی تألیف احمد
 فراکاری ابوطالب درباره ابن ابی‌یعقوب معروف به ابن واضح اخباری (وفات ۲۹۲) که از
 حضرت محمد (ص) اقدم واضح کتب تاریخ اسلام است خلاصه و اقتباس شده
 است.

۱ - هنگامی که پیغمبر در خانه مکه مردم را بخداپرستی می‌خواند جمعی از مردم
 قریش او را استهزاء می‌کردند و دروغگو می‌خواندند و کودکان و بندگان خود را دستور
 می‌دادند که بوی آزار رسانند. در بی‌شرمی و گستاخی خود تا آن درجه پیش رفتند که
 در یکی از همان روزها شتری کشته بودند، یکی از غلامان خود دستور دادند که پاره‌ی
 از فضولات شکم آن کشته‌را بر تن و شانۀ آن بزرگوار که بنماز ایستاده و در حال سجده

بود ریختند. حضرت محمد صلی الله علیه وآله پس از پایان نماز نزد عمو و متکفل خود ابوطالب رفت و با افسردگی گفت: وضع من در میان شما چگونه است؟ ابوطالب پاسخ داد: چه اتفاقی پیش آمده است؟ پیغمبر آنچه را واقع شده بود گزارش داد. ابوطالب شمشیر خود را حمایل کرد و غلامی را با خود همراه برد و نزد آن جمع رفت. آن گاه شمشیر خود را کشید و گفت سوگند بخدای هر کس از شما سخنی بگوید او را خواهم زد. آن گاه بفلام خود فرمان داد که باقیمانده فضولات را بر روی یکی یکی از آنان پاشد. آن مردم فرومایه گفتند: همین اندازه ما را بس است.

۲- بزرگان قریش که همواره کوشش می کردند بهر عنوان و بهانه‌یی که باشد، حمایت ابوطالب را از برادرزاده اش بردارند تا بتوانند آن بزرگوار را پیش از آنکه در رسالت خود کامیاب شود از میان ببرند، یک بار همگی نزد ابوطالب جمع شدند و بوی چنین خطاب کردند: از تو انصاف می خواهیم، این جوان، عماره بن ولید، از همه جوانان قریش نیکو منظرتر و خوش اندام تر است، او را بفرزندی بپذیر و محمد را بما بده تا او را بکشیم. ابوطالب در پاسخ آنان چنین گفت: شما مردمی بی انصاف هستید. آیا این درست است که من فرزند عزیز و گرامیم را بشما بدهم که او را بکشید و شما فرزند خود را بمن بدهید که او را روزی دهم؟!!

آن گاه اشعاری در همین زمینه با اشاره بپزیرگی و شرف برادرزاده اش حضرت محمد سرود و با کمال صراحت و شهامت اظهار داشت که: برادرزاده اش بهترین فرزندان عبد مناف است و وی هرگز نخواهد گذارد که از دشمنان بوی آسیب و گزند ببرد.

۳- در شبی که معراج پیغمبر اتفاق افتاد، هنگام برگشت از معراج حضرت محمد صلی الله علیه وآله در خانه ام هانی دختر ابوطالب و خواهر مکرمه علی علیه السلام فرود آمد و داستان معراج را بوی نقل فرمود. ام هانی گفت: پدر و مادرم فدایت باد! مبادا این موضوع را بقریش بگویی زیرا آن گمراهان و تیره دلان ترا تکذیب میکنند.

ابوطالب در آن شب مدتی پیغمبر را ندید و نمی دانست بکجا رفته است و چون همیشه مراقب برادرزاده بود و میدانست که مردم قریش با او مخالف و دشمن هستند و در اندیشه دارند که او را از میان ببرند، ازین جهت بیمناک شد که مبادا قریش در کمین

او بوده و او را کشته‌اند. پس با خشم و نگرانی هفتاد تن از مردان بنی عبدالمطلب فراهم آورد و گفت هر یک کاردی پهن و بزرگ با خود بردارد. آن‌گاه به آنان فرمان داد که هر یک پهلوئی یکی از مردان قریش بنشیند و گفت: هر گاه من برگشتم اگر مرا با برادرزاده‌ام محمد دیدید، دست نگه‌دارید تا من نزد شما بیایم و اگر مرا تنها دیدید، هر یک از شما مردی را که در پهلویش نشست‌اید بکشید و منتظر دستور من نباشید.

درین هنگام پیغمبر را در خانه ام‌هانی یافتند. ابوطالب او را گرفت و نزد قریش آورد و آنان را از نیت و دستور خود آگاه کرد. مردم قریش را شگفتی و دهشت پدید آمد و در دل خود ابوطالب و اندیشه او را بسیار بزرگ یافتند ازین جهت متعهد شدند و به ابوطالب قول دادند که دیگر پیرامون اذیت و آزار پیغمبر نگردند و کاری که مکروه طبع او باشد انجام ندهند.^{۱۳}

۱۳ - مزدوران معاویه که برای پوشانیدن سیئات و ناپاکیها و دشمنیها که از پدر و مادر معاویه یعنی از ابوسفیان و هند نسبت به اسلام و پیغمبر بزرگوار اسلام انجام یافته بود، به ساختن و پرداختن روایات و احادیث مشعر بر شرک و کفر ابوطالب دست زدند و بولهای گزاف دریافت داشتند؛ در برابر اینگونه اخباری که دلالت بر کمال فداکاری و ایمان ابوطالب دارد توجیهی که بیان میکنند این است که حمایت ابوطالب از برادرزاده‌اش ناشی از تعصب مخصوص عرب نسبت به خویشاوندان و افراد قبیله بوده است ولی از آنجا که همه دروغگویان کم حافظه هستند در همین مورد نیز آثار دودغ آن مزدوران روشن است زیرا اگر آن همه فداکاری و اشعاری که حاکی از ایمان ابوطالب است بدلیل تعصب خویشاوندی بوده است همان تعصب به نسبت حداقل یک به هفتاد درین داستان وجود دارد؛ در میان هفتاد تن این داستان، برادر ابوطالب (ابولهب) و برادرزاده‌های دیگر او و سایر خویشاوندانش بودند. مسلم است که تعصب نسبت به هفتاد تن شدیدتر است تا نسبت به یک فرد. در همه اجتماعات گاهی اتفاق افتاده است که فردی را فدای جمعی بکنند ولی فدا کردن جمع برای حفظ فرد برخلاف عادت و عقل است.

بعلاوه اگر تعصب خویشاوندی موجب حفظ و حمایت ابوطالب از برادرزاده‌اش می‌بود، باید این تعصب در رموی دیگر حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله یعنی ابولهب نیز وجود می‌داشت در صورتیکه او از دشمنان و مخالفان سرسخت و تکذیب‌کنندگان آن حضرت بود. هر کس مختصر انصاف و خردی داشته‌باشد و سیره و گفتار ابوطالب را درباره پیغمبر اسلام بخواند، یقین میکند که آن‌گونه کردار و گفتار جز از سرچشمه ایمان کامل ←

حمزه عمّ دیگر پیغمبر حمزه بن عبدالمطلب برادر ابوطالب و عم دیگر پیغمبر صلی الله
بدعت ابوطالب باسلام عایه و آله که ازدلاوران و شمشیرزان قریش بود بتشویق
می‌گروند ابوطالب باسلام می‌گراید .

مورخ و محقق نامی ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه ۳/۳۰۹ آنجا که
به شرح حال ابوطالب پرداخته است درباره اسلام آوردن حمزه اشعاری از ابوطالب
نقل کرده است که هم دلالت بر ایمان و اعتقاد کامل ابوطالب باسلام دارد و هم اشعار
بلیغ و مؤثر نامبرده موجب مسلمان شدن حمزه شده است .

در اینجا چند بیت از آن اشعار با ترجمه آنها آورده میشود :

وحط من اتی بالحق من عند ربّه بصدق وعزم لا تکن حمز کافراً

ای حمزه به کسی که بحق و درستی از سوی پروردگارش راستی و عزم ثابت آورده
است بگرای و او را حفظ کن و کافر مباش .

فقد سرنی ان قلت : انک مؤمن فکن لرسول الله فی الله ناصراً

من شاد میشوم که بگویی : تو ایمان آوردی، پس رسول خدا را در راه خدا یاور باش .

ونادِ قریشاً بالذی قد اتیته چهارا وقل ماکان احمد ساحراً^{۱۴}

با صدای بلند بقریش اندیشه خود را آشکار کن و بایشان بگوی که احمد ساحر نیست
از اسلام آوردن حمزه ، مسلمانان نیرومند شدند؛ زیرا حمزه علاوه بر شجاعت و
سوارکاری ، از نامبردگان خاندان عبدالمطلب و از مردان کریم و باهیب و نیکو منظر و
والامقام در میان قریش بود، معهداً ابوطالب چنان بزرگی و شکوه و ریاستی در میان مردم
مکه داشت که همگان احترام و فرمانبرداری از او را بر خود لازم میدانستند و از این جهت

→

و صفا و نور باطن نمیتواند معلول اسباب و جهات دیگر باشد .

حمزه با آن جلالت و بزرگی از برادر بزرگتر خود ابوطالب شنوایی داشت بسبب همین احترام از ابوطالب و گرویدن باسلام به عالی‌ترین درجات یعنی شهادت در جنگ احد و دریافت والاترین لقب (سیدالشهداء) نایل گردید .

از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، در کتب معتبره، سخنان بسیاری گفتار پیغمبر (ص) و درباره ابوطالب نقل شده است که همگی مشعر بر کمال علاقه امامان و دیگر بزرگان و دوستی پیغمبر نسبت به آن جناب و حاکی از اسلام و ایمان درباره ابوطالب کامل ابوطالب می‌باشد. هم چنین اخباری در همین زمینه از علی علیه‌السلام فرزند پرورمند ابوطالب و از احفاد و اعقاب وی یعنی امامان شیعه روایت شده است که در اینجا بذکر نمونه‌یی از آنها اکتفا میشود .

۱ - مؤلف کتاب تذکرة الخواص، شیخ یوسف فرزند قرغلی حنفی، از جد خود ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی (ولادت سال ۵۸۱ هـ. و وفات ۶۵۴ هـ.) حدیثی نقل میکند با ذکر سلسله اسناد که منتهی میشود به امام علی بن ابیطالب علیه‌السلام. آن حضرت چنین گفته است: چون ابوطالب بدرود زندگی گفت نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتم و خبر مرگ او را دادم. رسول خدا از شنیدن این خبر بشدت گریست چنانکه چهره و ریش مبارکش تر شد. آن‌گاه روی بمن کرد و گفت: برو، ای علی، او را غسل ده و کفن کن، آن‌گاه مرا خبر ده، خدای او را پیام‌رزد و رحمتش کند. درین هنگام عباس بن عبدالمطلب به پیغمبر (ص) گفت: آیا تو برای ابوطالب امیدوار هستی؟ پیغمبر (ص) فرمود: بلی ای عم سوگند بخدا من برای او همه خیرات را امیدوارم .

پس از رحلت ابوطالب پیغمبر چندروز از خانه بیرون نیامد و برای عمش ابوطالب استغفار میکرد^{۱۵}.

احمد بن ابی‌یعقوب، مؤلف تاریخ قدیمی و معتبر مشهور بتاریخ یعقوبی، درباره وفات ابوطالب و جزع و تأثر پیغمبر و استغفار و استرحام درباره وی چنین نوشته است^{۱۶}.

۱۵ - ابوطالب و فرزندانش - سید محمدعلی آل سیدعلی‌خان . ص ۱۲۲ . ج نجف اشرف .

۱۶ - تاریخ یعقوبی . جزء دوم ص ۲۱ .

ابوطالب پس از مرگ خدیجه، بفاصله سه روز، بسن هشتاد و شش سالگی و بروایتی نود سالگی بدرود زندگی گفت. چون خبر رحلت آن جناب به پیغمبر رسید، ضربت عظیمی ازین مصیبت که عم مهربان و کافل و حامی غمخوار خود را از دست داده است بر قلب وی وارد آمد و بسیار زاری و بیتابی کرد، آن گاه نزدیک بستر او شد و گونه راست او را چهار بار و گونه چپش را سه بار دست کشید و فرمود: ای عم بزرگوار مرا در حالی که صغیر بودم تربیت کردی و کودکی یتیم بود که کفالت کردی و چون بزرگ شدم بهترین یاورم بودی، خدای ترا بهترین پاداش بدهد، آن گاه در کنار جنازه عم بزرگوارش براه افتاد و می فرمود: چه نیکو صله رحم بجای آوردی خدای ترا جزای خیر دهد.

پیغمبر درباره مرگ ابوطالب فرمود: درین ایام برین امت دو مصیبت وارد شده است نمیدانم از کدام یک بیشتر اندوه و جزع دارم (مقصود رحلت خدیجه و ابوطالب است). هم چنین فرمود: خدای بزرگ درباره چهار تن بمن وعده خیر داده است:

پدرم و مادرم و عمویم و برادری که در دوران جاهلی داشتم (مقصود از برادر دوران جاهلی برادر رضاعی آن بزرگوار است با دوست آن حضرت. مورخان و سیره نویسان بنام و مشخصات وی پی نبرده اند).

۲ - ابن ابی الحدید معتزلی مورخ و شارح محقق و بارع نهج البلاغه، اخبار منقول و ادله معقولی درباره ایمان ابوطالب دارد از جمله: *کلمات فرسی*

روایت شده است که ابوبکر سال فتح مکه دست پدر خود ابو قحافه را که پیری نابینا بود در دست داشت و او را نزد پیغمبر آورد. پیغمبر فرمود: چرا این مرد پیر را در جای خود نگذاردی که ما نزد او آییم؟ ابوبکر گفت: ای پیغمبر خدا ازین کار قصد داشتم که خدای او را پاداش دهد. سوگند بخدایی که ترا بحق برانگیخته است همانا شادی من از اسلام آوردن عم تو ابوطالب بیشتر بود از اسلام پدر خودم ...

باز ابن ابی الحدید گوید: روایت شده است که از علی بن الحسین درباره اسلام و کفر ابوطالب پرسیدند، فرمود: شگفتا! خدای تعالی نهی کرده است که زن مسلمه در خانه کافر باقی بماند و فاطمه بنت اسد (همسر ابوطالب) از زنانی بود که باسلام پیشی گرفتند

و فاطمه در تمام زندگی ابی طالب همسر او بود و در خانه او می‌زیست^{۱۷}.

۳ - شیخ صدوق در کتاب امالی حدیثی نقل میکند که سلسله سند منتهی میشود به ابوحزرة ثمالی او از عکرمه و عکرمه از عبدالله بن عباس و وی از پدرش عباس عم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و برادر ابوطالب خبری بدین تفصیل روایت کرده است .

عباس گفته است که روزی در ساحت خانه کعبه که محل اجتماع و شور رؤسای قوم بود حاضر بودم و جمعی از بزرگان در آنجا حضور داشتند و سخن از هرندی بمیان آمد تا اینکه گفتگو به ابوطالب منتهی شد، جمعی می‌گفتند او ایمان آورد و با حال اسلام بدرد این جهان گفت و گروهی عقیده داشتند که وی هرگز به برادرزاده اش ایمان نیاورد و بر دین مردم قبل از اسلام، دین بت پرستی مرد. درین هنگام من سزاوار ندیدم که بیش از آن خاموش باشم و برخود فرض دانستم که جمعیت را بر حقیقت و واقع ابوطالب آگاه کنم از اینرو بسخن آمدم و چنین گفتم: مردم! گوش کنید و بدانید: بخدا سوگند برادرم ابوطالب کلمات شهادت، لا اله الا الله محمد رسول الله را بر زبان جاری کرد چنانکه عقیده باطنی او بود که خداوند محمد (ص) را به پیامبری فرستاد و او را برانگیخت تا دین و آیینش را بر همه دینها پیروز کند، هر چند کافران را خوش آیند نباشد.

درین هنگام جمعیت مجاب و خاموش شدند که در برابر حقیقت چاره‌ی جز خاموشی نداشتند^{۱۸}.

در خطبه زناشویی که ابوطالب هنگام ازدواج حضرت محمد اشعار و سخنان ابوطالب صلی الله علیه و آله با خدیجه ایراد کرد در آخر خطبه جمله‌ی کله‌حاکمی از خلوص ایمان گفت و از آن گفتار بخوبی روشن است که جناب ابوطالب میدانست بزودی برادرزاده اش به پیامبری برانگیخته میشود اوست و خودش به پیامبری او اعتقاد داشت. جمله این است: «... وله

۱۷ - شرح نهج البلاغه . ابن ابی الحدید . جزء ۱۳ ج مصر .

۱۸ - ابوطالب و بنوه - سید محمد علی خان آل سید علی خان . ص ۱۴۴ و ۱۴۵ .

والله بعد نبأ" شائع و خطب جلیل - بخدا سوگند برادرزاده مرا پس از این خبری جهانگیر و امری بزرگ در پیش است»^{۱۹}.

در هنگامی که پیغمبر اسلام مأمور شد خویشاوندان را باسلام دعوت کند و آنان را از شرک و بت پرستی بترساند، آنان را که بالغ بر چهل تن بودند در خانه حارث بن عبدالمطلب فراخواند. پس از اینکه همه از ران گوسفندی که پخته شده بود، خوردند و از قدحی شیر بجای آب نوشیدند و همگی سیر شدند، مأموریت خود را چنانکه خداوند دستور داده بود بآنان فراخواند. ابولهب عموی دیگر آن حضرت که از مخالفان سرسخت بود فریاد زد: «پیش از اینکه دگران بوی بگرند و دست او را بگیرند که نتواند کاری کند، اگر هم اکنون او را از کارش بازدارید شما پیروز میشوید و اگر او را بحال خود رها کنید خوار و زبون میگردید». ابوطالب چون سخن او را شنید بروی بانگ زد: «ای عورت خاموش! بخدای سوگند او را از دل و جان یاری میکنیم، ای برادرزاده هرگاه اراده کنی که مردم را بپروردگارت دعوت نمایی، ما آگاه کن تا با سلاح در خدمت تو باشیم. در همین مجلس جعفر بن ابیطالب برادر بزرگوار علی علیه السلام و گروه بسیاری از مردم مکه باسلام گرویدند»^{۲۰}.

این نمونه‌یی از سخنان شیخ بطحاء جناب ابوطالب بود که نشان‌دهنده ایمان و اخلاص او به پیغمبر اسلام است. اینک از اشعار شیوا و رسای او که عقیده و ایمان او را بخوبی آشکار میکند، ابیاتی در اینجا می‌آوریم. اشعار انتخابی از کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید است^{۲۱} که خود از نویسندگان و محققان و شاعران بارع و شعرشناسان و نقادان کم‌نظیر میباشد و اشعاری را که در کتاب آورده است، اشعاری است که انتساب آنها به ابوطالب مسلم است و مؤلف کوشش کرده است که از روی نسخ متعدد اشعار صحیح و کم تحریف را بیاورد:

۱۹ - شرح نهج البلاغه - ابن ابی‌الحدید - جزء ۱۴ - ص ۷۰.

۲۰ - تاریخ یعقوبی - جزء دوم - ص ۱۶.

۲۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید - جزء ۱۴ - صفحات: ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷.

... وظلم نبی جاء يدعو الى الهدى وامراتی من عند ذی العرش قیم
شما به پیامبری ستم می کنید که از سوی خداوند مردم را به راه راست و بکاری استوار
دعوت می کند .

فلا تحسبونا مسلمیه فمثله اذا كان فی قوم فلیس بمسلم
گمان نکنید که ما او را بشما تسلیم کنیم کسی که مانند او در میان قومی باشد هرگز
تسلیمش نخواهند کرد .

هنگامی که سران قریش از همکاری ابوطالب با آنان و تسلیم حضرت محمد بایشان
ناامید شدند و آن صحیفه شوم را نوشتند که با بنی هاشم قطع رابطه کنند و هیچگونه
معامله و زناشویی با آنان انجام ندهند مگر اینکه ابوطالب برادرزاده خود را به آنان تسلیم
کند تا او را بکشند ، ابوطالب این اشعار را انشاء کرد :

والله لسن یصلوا الیک بجمعهم حتی او سدد فی التراب دفینا
سوگند بخدا که آنان با جمعیتی که دارند بتو دسترسی پیدا نخواهند مگر اینکه من در
زیر خاک جای گیرم .

فانفد لامرک ما علیک مخافةً وابشروقر بذاك منه عیونا
بر تو ترس و باکی نیست، کار خود را دنبال کن و مژده باد بر تو و چشمهایی ازین کار تو
روشن باد .

ودعوتی وزعمت انک ناصحی والقد صدقت وکنت قبل امیناً
مرا بدین خود دعوت کردی و گمان کردی که پنددهنده من تو هستی، اکنون براستی
سخن گفتی و از پیش نیز امین بودی .

وعرضت دیناً قد علمت بانه من خیر ادیان البریة دیناً^{۲۲}
من دینی را عرضه کردی و یقین کردم که آن دین از بهترین دینهای جهانیان است .

ابوطالب در برابر خشونت و معاهده قریش برای حفظ و حمایت برادرزاده گرامی

مدت سه سال با همه افراد بنی هاشم در شعبی که معروف به شعب بنی هاشم بود و پس از این تاریخ به شعب (تنگه و میان دو کوه) ابوطالب شهرت یافت، محصور شد و انواع و اقسام رنج سرما و گرما و گرسنگی و تشنگی و بی خانمانی و بی آذوقگی را متحمل شد و دست از حمایت برادرزاده اش برداشت و در مقابل آن همه وعدو وعید و تهدید و تطمیع مانند کوه استوار بود آیا با این گونه گفتارها که در منتهای روشنی و صراحت، ایمان و اعتقاد راسخ او را باسلام نشان میدهد و با این همه کار و کوشش برای نگهداری برادرزاده و مقاومت در برابر آن همه دشمنان و مخالفت با همه سران و بزرگان قریش و برادر و برادرزاده و خویشاوندان و خاندان برای خاطر یک تن، انگیزه بی جز ایمان محکم و یقین ثابت بحقانیت برادرزاده و دین جدید، میتوان تصور کرد؟ آیا در مقابل این همه شواهد و نصوص عینی باز هم باید پا روی حقیقت بگذاریم و از حدیث و روایت ساختگی چند تن مزدور معاویه امثال سمرة بن جندب و عروة بن زبیر و عمرو عاص پیروی کنیم و در مقابل نص "اجتهاد نمائیم؟"

عبدالله مأمون می گفت: بخدای سوگند ابوطالب اسلام آورد و این شعر او دلیل اسلام اوست:

نصرت الرسول رسول الملک
 اذب و احمی رسول الاله
 بیض تلالا کلمع البروق
 حمایة حام علیه شفیق

پیامبر را که رسول خداست یاری کردم با شمشیرهای آبداری که مانند فروغ برق می درخشیدند.

دفاع میکنم و حمایت میکنم رسول خدا را همچون حمایت حامی دوست و مهربان. از علی علیه السلام فرزند برومند شیخ بطحاء ابوطالب رضوان الله علیه روایت شده است که فرمود: پدرم بمن گفت: فرزندم، از پسر عمت جدا مشو زیرا تو هنگامی که با او باشی از هرگزند در حال و آینده ایمن خواهی بود. آن گاه این شعر را خواند:

ان الوثیقة فی لزوم محمد فاشدد بصحبته علی ایدیکا^{۲۴}

۲۳ - همان کتاب ص ۷۴ .

۲۴ - همان کتاب ص ۷۵ .

همانا پایداری و استواری در همراهی محمد است تو دو دستت را بدامن او استوار کن.
این چند بیت را خطاب به علی علیه السلام و فرزند بزرگوارش جعفر انشاد کرد:

ان علیاً و جعفرآ ثقتی عند ملم الزمان و النوب
لاتخذ لا و انصرا ابن عمکا اخی لامنی من بینهم و ابی
و الله لا اخذل النبی ولا یخذ له من نبیر ذو حسب^{۲۵}

همانا علی و جعفر دو مرکز اعتماد من در حوادث مهم و پیش آمدهای روزگار هستند.
پسر عم خودتان را و انگدارید او را که پدرش از مادر و پدر بامن یکی است.
سوگند بخدای پیامبر را و انمی گذارم و هیچ صاحب حسب و شانی چنان پیغمبری را
و انمی گذارد.

این سؤال در اندیشه همه کسانی که در متون تواریخ در باره
چرا ابوطالب اسلام خود ابوطالب بیژ و هوش میپردازند، خطور می کند:
خود را آشکار اگر ابوطالب در واقع به برادرزاده بزرگوار خود ایمان آورده
ساخت؟ بود، چرا مانند سایر مسلمانان و مانند فرزندان خود و برادر
شجاع و والامقامش حمزه اسلام خود را آشکار ساخت؟ به این پرسش جوابهای گوناگونی
داده اند ولی شاید درست ترین و موافق ترین جوابها با واقع جواب و توجیهی است که
ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در باب ایمان یا کفر ابوطالب ایراد کرده است.

موافق نظر ابن ابی الحدید، عدم تظاهر با اسلام ابوطالب بالاترین سیاست و درست ترین
تدبیر برای ابقاء و ادامه ریاست و نفوذ در میان قبیله قریش بوده است و این سروری
و نفوذ بهترین وسیله و پوشش حمایت پیغمبر اسلام بود.

چنانکه همه مورخان نوشته اند، پس از پدر بزرگوارش عبدالمطلب ریاست
خاندان هاشم و قبیله قریش هم چنین مناصب مخصوص خانه کعبه از قبیل سقایت و
رفادت و حجابت بوی منتقل گردید. ابوطالب مردی باشکوه و هیبت و دارای نفوذ کلام

در میان مردم مکه بود و بهمین سبب توانست با آن همه مخالفتها و دشمنیهای قریش با پیغمبر اسلام، از وی حمایت کند و چون او وفات یافت، پس از مدت کوتاهی پیغمبر که دیگر حامی و پشتیبانی چون ابوطالب نداشت ناگزیر به ترک خانه نیاکان شد و بسوی مدینه هجرت فرمود.

حال اگر ابوطالب بظاهر مانند سایر مسلمانان در جرگه آنان قرار میگرفت و در پشت سر پیغمبر بنماز می ایستاد مردم قریش بوی نیز مانند دیگر مسلمانان می نگریستند و در نتیجه آن خاصیت بزرگی و ریاست قوم و نفوذ کلامش از میان میرفت.

این است که ابوطالب با منتهای تدبیر و سیاست، بمنظور پیشرفت مقصود و حفظ مقام خود برای حمایت از پیغمبر اسلام، در ظاهر بی طرفی خود را حفظ کرد و خود را از مردم قریش به کنار نساخت. ولی بنا بگفته معروف: الکناية اشد من التصريح و: العاقل يكفيه الاشارة، گفتار و کردارش همه جا مشعر بر خلوص ایمان و درستی اعتقاد وی بود.

علی علیه السلام از چنین پدر بزرگوار پاك نهاد و باایمانی بوجود آمد. و مردانگی و صلابت و درستی و سخنوری و بلاغت را از پدر و الامقامش وارث برد.

این گفتار ادامه دارد

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال جامع علوم انسانی